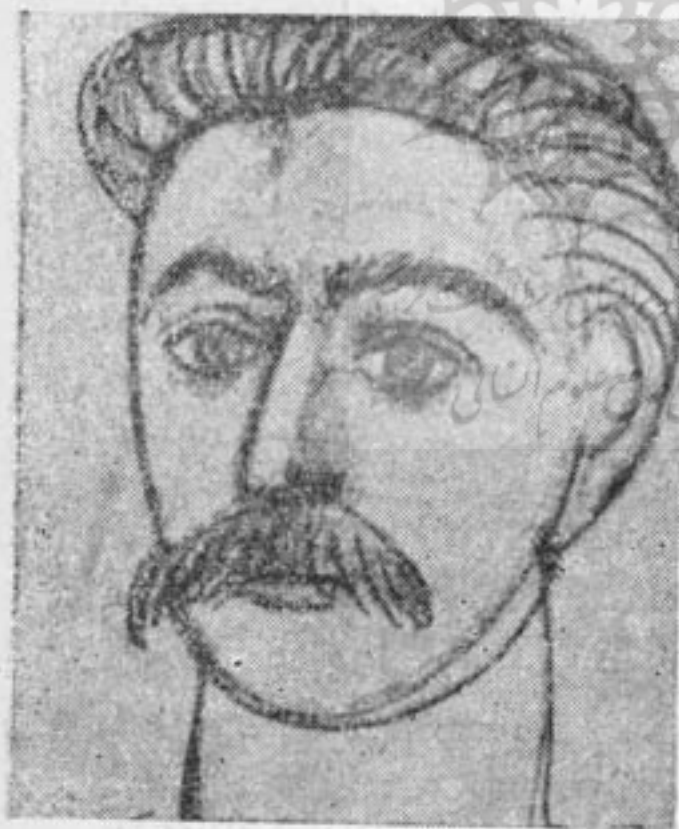


در جهان هنر

از: «خ.»

قبل از جنگ عالمگیر دوم که در اروپا مشغول تحصیل بودم ایشترین مجسمه ساز معروف دو مجسمه تازه از آدم و حوا ساخت که شور و ولوله عجیبی در عالم هنر ایجاد نمود. البته جراید و مجلات اروپا از شرح این اثر بدیع و تصاویر و عکسهای مربوط بآن پر بود ولی من که اهل فن نبودم هر قدر آن عکسها را بدقت بیشتر نگاه میکردم کمتر میتوانستم در آن دواتر هنری تازه که بچشم من عجیب و ناهموار دیده میشد زیبایی و لطفی ببینم. معینا چون از کیفیت موضوع اطلاعی نداشتم و محیط نیز برای اظهار نظر گستاخانه و تو خالی مساعد نمینمود ناچار لب فرو میبستم و فقط در ته دل خود به بیدوقی کسانی که شیفته چنین اثری شده بودند میخندندم! همین گرفتاری در باره نقاشیهای جدید نیز گاه بگاه دامنگیر من میشد ولی چون درین مورد هم درد زیاد تر بود گاهی که فرصتی فراهم میآمد دلیرانه نظریات خود را اظهار میداشتم و من نیز هر چه را که خوب

نفهمیدم بدون تأمل و مطالعه زیاد محکوم به بی ارزشی میکردم، منتها چون محیط محیط اروپا و هنرمندان مورد بحث ما فارغ از تأثیر تصدیق و تکذیب من و امثال من بودند ضرری بکسی وارد نمیشد و ما نقادان کم بضاعت نیز بیل خود دق دلی در میآوردیم و در حالی که از فهم و اعتدال فکری خود خشنود بودیم سربالین راحت میگذاشتیم. اما کار من با سایر دوستان يك فرق اساسی داشت بدین معنی که بنا بمیل و رغبت طبیعی و نیز بمقتضای برنامه رشته تحصیل خود با ادبیات



استالین کار پیکانو

سروکاری داشتم و درینمورد بخصوص دیگر نمیتوانستم مطلب را سرسری گرفته و بمیل خود وبدون تحقیق ومطالعه درهرمقامی حکمی قاطع بدهم ازطرف دیگر فهم آثار کسانی ازقبیل الیوت چندان سهل و ساده نبود ومدتها ممارست و دقت لازم داشت. درخلال این احوال ودرجریان کارو کوششی که برای حصول این منظور برعهده داشتم بتدریج دریافتم که کار هنرمندان جدید را نباید باصطلاح یکدستی گرفت و در مواردی که انسان کاملاً از فن و فوت کاسه گری آگاه نباشد شرط عقل و انصاف آنست که پیش از فهم کیفیت مطلب کاسه و کوزه را بر سر اوستادان هنر نشکنند.

باری چون کار تحصیل وتلمذ بابان یافت بایران برگشتم و طولی نکشید که چنگ اخیر شروع و دامنه آن بایران نیز کشیده شد وخواه و ناخواه درجهان هنر این کشورهم مانند سایر شئون زندگی آن تغییراتی روی داد.

نگارنده با سابقه مختصری که درباره شعر نو و کیفیت آن داشتم تغییرات حاصله در زمینه ادبیات را توانستم تا حدی درک کنم و اکنون هم بدین عقیده هستم که باقرب احتمالات از میان شعرای جوان معاصر بالمال فرد مقتدری برخواهد خاست که شعر نو را بر اساس محکم و جمله ناپذیری استوار خواهد ساخت و اگر از عجله در اظهار نظر نمی اندیشیدم هم اکنون یکی دوتن از پیشقدمان این طریق را برای انجام منظور فوق نام میبردیم. بنا بر مقدمات مذکوره تصور میکنم که در عالم نقاشی نیز اظهار نظری جز این نمیتوان کرد از بوال که هنرمندان هر زمانی آنچه را که از اوضاع و احوال زمان خود درک میکنند در آثار خویش منعکس میسازند. در حال حاضر کشور ما از هر حیث در مرحله نوینی سیر میکند که باید آنرا نوعی رنسانس یا تجدد حیات اجتماعی نامید. البته در جریان این شور و غوغا فهم کلیه تحولات هنری برای ما مقدور نیست ولی این عدم ادراک نباید سبب آن گردد که جوانان مستعد ما در کار خود دچار حرمان و افسردگی روحی شوند. مطلبی که باید در اینجا با کمال تأکید و اصرار خاطر نشان شود اینست که پیشرفت هنر فقط در محیطی آزاد مقدور تواند بود و مادام که آزادی واقعی وجود داشته باشد از انحطاط هنری نباید ترس داشت بدبختی درینجاست که دردنیای کنونی بعضی از فلسفه های اجتماعی

هنر نیز مانند هر چیز دیگر محدود و مقید با اصول ایدئولوژیکی خاصی میسازند و چون این خطر عظیم در میانست هنرشناسان ایران که تاریخ کشورشان پر از شرح ادوار درخشان شوکت و اقتدار است و هنرمندانشان همواره در ردیف اول بودند باید از بذل مجاهدت بهیچوجه دریغ نکنند تا آنکه در مرحله اول محیط مساعد و آزادی برای فعالیت ارباب هنر فراهم باشد و ثانیا آثار هنرمندان بیجهت و بدون فهم کیفیت آنها مورد طعن و انتقاد قرار نگیرد. چنانکه گفتیم در ادوار گذشته نیروی خلاقه افراد مستعد ایرانی آثار جاویدانی بیادگار گذاشته و فقط در زمانهای نسبتاً نزدیکتر دوره رخوت و فتوری پیش آمده که در آن هیچ اثر بکرو قابل ملاحظه‌ای بوجود نیامده و محصول زحمات اهل هنر در واقع تقلید و یا انتحالی پیش نبوده است.

بدون تردید آنچه درین دوره تحول داخلی و در جریان عدم آرامش جهانی در عالم هنر بوجود میآید بنظر بسیاری از ما عجیب و غیر قابل درک خواهد بود و چون از قدیم میگویند: المرعدو لما جهله لذا ممکن است آنچه را نمی فهمیم بدیده دشمنی بنگریم و مطرود و محکومش بدانیم. بنابراین شخص منصف و عاقل هرگز نباید بمطالعه و تأمل اظهار نظر نماید. در واقع همانطور که شاعر و نقاش و موسیقی دان بسابقه عشق و علاقه غریزی و بر حسب وظیفه اجتماعی عهده دار تولید آثار هنری هستند ما نیز باید تاجا تیکه مقدور است صمیمانه در فهم آن آثار بکوشیم و بهیچوجه آزادی ارباب هنر را که از ضرورت حیاتی آنان است محدود نسازیم.

محدود ساختن آزادی هنرمندان یکی دیگر از ارمغانهای تشکیلات توتالیتر است که بهیچوجه با طبع مردمان آزاد و آزادیخواه سازگار نیست و ما بمناسبت نمیدانیم که این مختصر را با داستان اخیر پیکاسو نقاش چیره دست و معروف پایان برسانیم. بطوریکه اغلب خوانندگان استحضار دارند پیکاسو بمناسبت در گذشت مارشال استالین تصویری تهیه نمود و آن تصویر مورد قبول و پسند خاطر مقامات شوروی واقع نشد. باید دانست که پیکاسو از جمله هنرمندانی است که از شدت علاقه با آزادی جداً طرفدار کمونیزم میباشند و بنابراین تصویری که از استالین کشیده از روی کمال علاقه و ایمان بوجود آمده است. اما کشوری که در نظری

« ... مقصود از وحدت عمل اینست که هر منظومه باید رویهم‌دارای کمال و جامعیتی باشد و در آن هیچ واقعه یا سخنی نتوان یافت که... بتوان بدون آنکه در مدت کلی خللی وارد شود آنرا بیان داشت » « .. قانون وحدت مکان و زمان یعنی اینکه درام غم‌انگیز باید درست همان مقدار وقتی که واقعه‌ای در عالم خارج صورت وقوع پیدا میکند و در همان قدر از امکان که برای وقوع آن ضرور است در صحنه مورد نمایش درآید » (دکتر صورتگر در کتاب سخن‌سنجی صفحات ۸۲ و ۸۳)

و این تعاریف با آنچه اینجانب در مقاله خود آورده‌ام مطابقت کامل دارند.

جمشید بهنام



قیه از صفحه ۱۴۵

مهد آزادی هنر و هنرمندان بود آنرا قابل قبول تشخیص نداد و زعمای شوروی آنرا بکلی مردود شمردند، البته مجله کمونیستی فرانسوی (لتر فرانسر) که اقدام به چاپ آن تصویر نموده بود محض ترضیه خاطر مقامات شوروی از دراعتذار در آمد، اما دو مورد خود پیکاسو روح هنرمندی بر احساسات کمونیستی چیره شد و در مقابل بی‌لطفی مسکو بدین جمله مافی الضمیر خویش را بیان نمود: «رسم پر این است که اگر کسی دسته گلی بر مزاری تار کند از وی تشکر نمایند ولو اینکه بعضی از گل‌های آن اندکی پژمرده و بیرنگ باشند!»

اما چه میتوان کرد در حکومت‌های مطلقه راه و رسمی جز تحمیل اراده مافوق وجود ندارد.